

آنسوی آبی بی کران

لارن ولک

مترجم: سمیه شکرزاده

سرشناسه : ولک، لورن، ۱۹۵۶ - م. Wolk, Lauren
 عنوان و نام پدیدآور: آنسوی آبی بی کران / لارن ولک؛ مترجم سمیه شکرزاده.
 مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص:؛ ۱۴×۲۱ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۱-۲۳-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: Beyond the Bright Sea, c2017.
 یادداشت: کتاب حاضر با عنوان "آن سوی دریای درخشان" نیز منتشر شده است.
 عنوان دیگر: آن سوی دریای درخشان.
 موضوع: داستان های نوجوانان انگلیسی -- قرن ۲۱ م.
 موضوع: Young adult fiction, English -- 21st century
 موضوع: داستان های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۱ م.
 موضوع: Children's stories, English -- 21st century
 شناسه افزوده: شکرزاده، سمیه، ۱۳۶۷-، مترجم
 رده بندی کنگره: PZ۷/۱
 رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۷۵۱۶۸
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

آنسوی آبی بی کران
 نویسنده: لارن ولک
 مترجم: سمیه شکرزاده
 ناشر: نگاه آشنا
 طراحی جلد: استودیو کتاب
 صفحه آرای: زیبا کتاب
 تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰
 شمارگان: ۵۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۱-۲۳-۴



قم، بلوار سمیه، سمیه ۲۶، پلاک ۱۹

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به
 «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و
 هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا
 کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و
 قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.



فهرست مطالب

۸.....	مقدمه
۱۰.....	فصل اول
۱۵.....	فصل دوم
۲۰.....	فصل سوم
۲۵.....	فصل چهارم
۳۱.....	فصل پنجم
۳۶.....	فصل ششم
۴۲.....	فصل هفتم
۴۸.....	فصل هشتم
۵۲.....	فصل نهم
۵۸.....	فصل دهم
۶۴.....	فصل یازدهم
۷۰.....	فصل دوازدهم
۸۲.....	فصل چهاردهم
۸۶.....	فصل پانزدهم
۹۲.....	فصل شانزدهم
۹۹.....	فصل هفدهم
۱۰۵.....	فصل هجدهم
۱۱۰.....	فصل نوزدهم
۱۱۴.....	فصل بیستم
۱۲۰.....	فصل بیست و یکم

۱۲۶	فصل بیست و دوم
۱۳۰	فصل بیست و سوم
۱۳۵	فصل بیست و چهارم
۱۳۹	فصل بیست و پنجم
۱۴۴	فصل بیست و ششم
۱۴۹	فصل بیست و هفتم
۱۵۴	فصل بیست و هشتم
۱۵۸	فصل بیست و نهم
۱۶۵	فصل سی‌ام
۱۷۰	فصل سی و یکم
۱۷۵	فصل سی و دوم
۱۸۱	فصل سی و سوم
۱۸۸	فصل سی و چهارم
۱۹۵	فصل سی و پنجم
۲۰۱	فصل سی و ششم
۲۰۸	فصل سی و هفتم
۲۱۴	فصل سی و هشتم
۲۱۷	فصل سی و نهم
۲۲۲	فصل چهلم

برای پدرم

کسی که اولین بار مرا به دریا برد.

مقدمه

من کرو' هستم.

وقتی نوزاد بودم ، کسی من را در قایقی قدیمی گذاشت و رویم پتو کشید و در دریا رهايم کرد.

امواج دریا مانند دانه ای مرا با خود به جزیره ای کوچک کشاندند.

کسی که من را پیدا کرد و بیرون کشید، اُش^۱ نام داشت. کسی که یادم داد چطور در آنجا ریشه بدوانم و در آفتاب و باران رشد کنم و بفهمم چطور شکوفا شوم. جزیره ای که ما در آن همدیگر را پیدا کردیم کوچک اما استوار بود و به توده ای بزرگی از تخته سنگ های سیاه اتصال داشت که کلبه مان را محفوظ می داشت. کلبه ی ناپایدار ما از تکه های کشتی های شکسته درست شده بود و روی بستری از زمین و باتلاق قرار گرفته بود و در کنارش باغچه ای کوچک داشت و قایقی که ما را به هرجایی که با پاهایمان نمی توانستیم برویم، می برد.

آن اوایل، به هیچ چیز دیگری نیاز نداشتیم.

در جزر، می توانستیم به راحتی از آب های کم عمق و سرشار از ماهی و جلبک های بندپوتینی بگذریم و به جزیره ی بعدی، کاتی هانک^۲ برویم. در مد، کلبه آن قدر به آب بالا آمده ی دریا نزدیک می شد که انگار قایقی روی آب است.

مدتی طولانی، وقتی آب بالا می آمد و ما را از دیگران جدا می کرد، خوشحال می شدم چون فقط خودمان دوتا بودیم که باید برای همه ی مسائلی که نیازمند تصمیم گیری بودند، تصمیم می گرفتیم.

1. Crow

2. Osh

۳. Cuttyhunk: یکی از جزیره های مجمع الجزایر الیزابت در ایالت ماساچوست آمریکا

و بعد، شبی در دوازده سالگی ام، نور آتشی را در جزیره‌ی پنیکز^۱ دیدم. جزیره‌ای که هیچ‌کس تا به حال به آنجا نرفته بود و با خودم فکر کردم که زمان آن رسیده که بفهمم از کجا آمده‌ام و چرا به دریا فرستاده شده‌ام. اما تا وقتی که تقریباً گم شدم، نمی‌دانستم که چه ریسکی می‌کنم.

۱. Penikese: یکی از جزیره‌های مجمع‌الجزایر الیزابت در ایالت ماساچوست آمریکا

فصل اول

مطمئننا هیچ وقت تاریخ تولدم را نمی فهمم. نه به طور دقیق. آن صبحی که آتش مرا پیدا کرد، چند ساعتی از تولدم می گذشت اما او تقویمی نداشت و خیلی اهمیت نمی داد که چه روزیست. بنابراین ما همیشه وسط تابستان را به عنوان روز تولدم در نظر می گرفتیم. این در مورد بقیه ی رویدادهای مهم زندگی ام هم صادق بود: لحظاتی که در تقویم ثبت نشده بودند.

مثل روزی که ماوس^۱ با آن موهای نازکش جلوی در کلبه مان ظاهر شد و تصمیم گرفت در کنار ما زندگی کند. درست مثل من. یا اولین باری که آتش سکان قایق را به من سپرد و خودش جلوی قایق نشست و به بادبان تکیه داد و اجازه داد مدتی آفتاب بر صورتش بتابد و افشانه های رنگین کمان او را بپوشاند. یا زمان مد، وقتی یک دلفین پهلوسفید در ساحل مان به گل نشست. آتش جایی رفته بود و من از کاتی هانک باز می گشتم که آن دلفین را پیدا کردم که گیر کرده بود و بالا و پایین می پرید و مانند یک نوزاد زجه می زد و ترسیده بود. با دست های خالی ماسه ها را کنار زدم و دم هلالی اش را گرفتم و کم کم او را کشیدم تا جایی که آب اطرافش را فراگرفت و یک دفعه هردو به دریا افتادیم.

دلفین همانطور که از کنار من می گذشت، با چشمانش نگاهم کرد. انگار آن لحظه می خواست من را به خاطر بسپارد. انگار می خواست بگوید که من هم باید این لحظه را به خاطر بسپارم، مهم نیست که بعدا چه اتفاقی می افتد. هیچ کدام از این اتفاقات در تقویم ثبت نشد.